

**DEPARTMENT OF PERSIAN  
PATNA UNIVERSITY, PATNA**

**E CONTENT FOR M. A. PERSIAN  
SEMESTER II**

**PAPER : CC-8                      UNIT - I**

**TOPIC:**

**GHAZAL SARAI E HAFIZ SHIRAZI**

**by**

**Dr. Md. Sadique Hussain**

**Associate Professor**

**Department of Persian**

**Ptana University**

**mobile No. 9234261575**

**email: [hodper@patnauniversity.ac.in](mailto:hodper@patnauniversity.ac.in)**

## غزلسرایی حافظ شیرازی

خواجه شمس الدین محمد حافظ (متوفی ۷۹۲هـ. ق/ ۱۳۸۹ میلادی) یکی از ستارگان درخشانده آسمان ادب فارسی است که در قرن هشتم هجری قمری در شیراز زندگی میکرد. او غزل فارسی را به آن اوج کمال رسانید که بعنوان انقلاب در آن یاد کرده می شود. چنانکه ما می بینیم که غزل عارفانه را مولانا روم و غزل عاشقانه را سعدی به حد اعتلای رسانیده بودند. سپس شاعران زیادی به صحنه ادبیات ظهور کردند و خواستند که با امتزاج این دو عنصر در غزل چیزی نو دریابند ولی آنان آنقدر موفق نشدند. ما می دانیم که غزل عارفانه سنایی شروع شده به مولوی به انتها میرسد و غزل عاشقانه از رودکی شروع شده به سعدی اوج کمال میرسد. تا قرن هفتم نزد شاعران این دو نوع غزل وجود دارند و پس از سعدی در آخر قرن هفتم و در قرن هشتم هجری شاعران زیادی در زمینه غزل طبع آزموده اند. امیر خسرو (متوفی ۷۲۵هـ. ق/ ۱۳۷۵ میلادی) در هندوستان از خمخانه سعدی شراب خورده رموز و نکات عاشقانه و عارفانه می پرداختند. در قرن هشتم هجری قمری. او حدی مراغه ای (متوفی ۷۳۸هـ. ق/ ۱۳۳۴ میلادی)، خواجه (متوفی ۷۵۳هـ. ق/ ۱۳۵۲ میلادی)، و سلمان ساؤجی (متوفی ۷۷۸هـ. ق/ ۱۳۷۶ میلادی) و دیگران توانسته اند که از امتزاج مضامین عارفانه و عاشقانه یک نوع غزل جدیدی به وجود آورند. در این زمینه غزلهای گوناگون سروده ولی آنان در کوشش و تلاش آنقدر موفق نمی شدند. تنها شخصی که در این میدان موفقیت کامل بدست آورد خواجه حافظ شیرازی است. او از امتزاج غزل عارفانه و عاشقانه یک انقلاب بزرگ در غزلسرایی به وجود آورد. چنانچه دکتر سیروس شمیسانی

گوید که غزل عارفانه و عاشقانه در آغاز قرن ششم از سنایی سرچشمه گرفت و آن گاه مانند دورود موازی درپهنه وسیع ادبیات ادبیات فارسی جریان یافت. این دو رود در اواخر قرن هشتم به اقیانوس شاعری حافظ ریخت و از طرفی به اوج و ابدیت رسید دیوان حافظ نشان میدهد که او دقیقاً از مسیر این دو رود مطلع بود. حافظ به انتها رسید یعنی او مطالب عارفانه و عاشقانه را به عالی ترین و جهی درهم آمیخت. این اثر در آثار خواجه و عماد کرمانی و سلمان نیز دیده می شود اما اوج آن در حافظ است.

حافظ شخص تنها بود که از امتزاج عالمانه و مهارتانه مطالب عارفانه و عاشقانه غزل را به اوج رسانیده انقلابی در آن آورد. بهاء الدین خرمشاهی چه خوب گفته است که حافظ ناچار از این انقلاب بوده است. برای این که سعدی و مولانا کار رابه جایی رسانیده بودند که کار دیگری نمی شد کرد. باید قلم و دفتر را ببوسد و کنار بگذارد یا یک پرده فراتر برود. ابداع حافظ که سبک مشخص او می شود بعدها تحت تأثیر خود سبک هندی را پدید آورد. از آن به بعد است که حافظ فرم آگاهی پیدا میکند و درمی یابد که غزل اگر قرار باشد از نظر محتوای یک دو مضمون داشته باشد تکلیفش روشن است. اگر عاشقانه است سعدی به اوج برده و اگر عارفانه است مولانا. بس سرخواجه شمس الدین محمد بیکلاه می ماند. مگر اینکه فکری بلند. حافظ می آید و حکمت را، سخنان تجربه آمیز و تجربه آموز زندگی عادی یا اسرار حیات معنوی عالی و به بطور کلی مضمون سازی پر معنا را وارد غزل میکند. به طوری که اغلب ابیات غزلش حکم کلمه قصار را پیدا میکند. این است که غزل او جی پیدا میکند و نقطه عطفی در تاریخ شعر و غزل پیدا می شود.

حافظ در غزلیات خود بیشتر از شاعران پسین و معاصرانش چون سنایی، انوری، خاقانی، عطار، مولانا، سعدی، خواجه، سلمان و دیگران تأثیرات گرفته بسیاری از مضامین و عبارات زیبایی از آنان اخذ کرده یک نوع رنگ و بوی جداگانه به غزلیات خود میدهد و همین کمالیت او است که غزل او موجب پسند خاص و عوام می شود و ذبیح الله صفا اعتراف می کند که حافظ ضمن تتبع آثار استادان مقدم بر خود بهترین غزلها یا ابیات یا مضامین آنان تقلید

کرده و آنها را جواب می گفته و در نتیجه تأثری که از آنها می یافته گاه تقریباً بیت یا مصراعی را با اندک تغیر می نموده است. متنهی دیوان او بقدری از ابیات بلند و شاه غزلها و مضامین نو و تغیرات عالی پراست که این تقلیدها و تأثرها در میان آنها گم و ناچیز می نماید.

گرچه او تتبع و تضمین غزلهای استاد پیشین خیلی زیاد میکند ولی آن چاشنی و شیرینیت و شیوه بیان که حافظ در زبان و بیان در آورده در دیگران کمتر بنظر می آید. زبان غزل حافظ از لحاظ فصاحت و بلاغت باوج میرسد. کلمات روزمره و محاورات و ترکیبات خوشایند را به چیره دستی در غزل خود آراسته میکند. اینها در دست او مانند موم است که طبق نیاز مضامین به کار برده است و همین انتخاب کلمات او است که سبب عمده فصاحت کلام او میباشد. علی دشتی می نویسد که مهارت مانند حافظ در انتخاب کلمات و مهارت بیشتر او در نشان دادن آنها کنار هم به سخن او موسیقی و موجی میدهد که هیچیک از گویندگان حتی عراقی باروانی فصاحت مانندش سعدی، سنایی با عمق فکر و تازگی تعبیرانش، عطار یا همه سرشاری قریحه نمیتوانند باوی برابری می کنند.

بدین ترتیب غزلهای حافظ یکی از مشخص ترین شیوه های ادبی فارسی شمار کرده می شود. وجه این تشخیص چند از دربالا ذکر کردیم و علاوه بر این حافظ و قتیکه مضامین گوناگون چون اشاره به قرآن و حدیث و سنن اسلامی، اشاره بافسانه و تاریخ قومی، اشاره به عادات و مرسومات زمان و امثال آنها را بیان می نماید، امتیازات او است که مراعات تمام این نکات از مرزا اعتدال نمی گذارد. اضافه بر این به موسیقی کلمات و خوشنانهگی جمله علاقه شدید دارد و هیچگاه آنها را فدای مضامین نمیکند. بنا بر این در دیوان او کمتر به تعبیرات و ابیاتی بر میخوریم که روشن شدن آن محتاج مراجع مآخذها گوناگون می شود.

چنانکه مشاهده نمودیم اندیشه ها و افکار گوناگون پیش حافظ بودند و غزل از فارسی از نظر معنی کاملاً پر بودند. حافظ بیشتر از شاعران پیشینان مایه میگیرد. او در غزلیات خود از سعدی، مولوی و خیام بیشتر از شاعران دیگر تأثیرات گرفته است. او از خیام

فلسفه و از مولانا عشق الهی و از سعدی غنایت را گرفته غزل را به نهایت کمال رسانید. باید نکته ای تذکر می شود گرچه او از آنان مایه گرفته است ولی حافظ راهی نودر غزلسرایی باز میکند و در آن نوآوری می آورد. علی دشتی اعتراف می کند که حافظ در افکار فلسفی خود به خیام، در تصوف به جلال الدین و در غزل به سعدی می گراید، وی مایه فکر و هنر دردی بدرجه ای قوی و ذاتی است همه آنها به سبک و شیوه خود در آورده است شگفتی در این نیست که زبان ادب حافظ به کلی از شیوه و روش سه گوینده بزرگ متمایز است شگفتی کار حافظ در این است که از سه عنصر متغایر و دور از سبک و روش فکری یکدیگر ادب جدیدی به وجود آورده است. حافظ فکر مایوس و مغموم خیام، روح پر شور و امیدوار جلال الدین محمد قریحه طربناک و غنایی سعدی را شکل غیر قابل تحلیلی درهم آمیخته و ادب نو ظهور آفرید که نه خیام است، نه مولانا و نه سعدی. ولی از این هر سه عنصر بحد و افر بهره گرفته است مانند جسمیکه از چند فلز مختلف ترکیب یافته ولی از حیث خاصیت و اثر بکلی غیر از فکرهای اولیه است.

یکی از امتیازخواجه در غزلسرایی این است که حوزه مضامین غزل را بسط و توسعه میدهد و مضامین اخلاق و فلسفه و تصوّف و پند و موعظت و سیاسی مضامین گوناگون را در آن داخل میکنند و کمال حافظ این است که زباینکه مخصوص به غزل است یعنی لطافت و شیرینی و رنگینی و ظرفی را رعایت نموده و نگذاشته است در آن ویژگیها آلودگی بیاید بلکه هرگونه خیالات دقیق علمی فلسفی که در غزل او بیان می شود رنگینی تر و لطیف تر است.

اغلب همه محققان و منتقدان عقیده دارند که حافظ در غزل سرایی کار برجسته ای انجام داده است و خود او از کار عمده خود با خبر بود. شواهدی بسیار در دیوان او می بینیم که او از کار خود بیشتر باخبر بود که در غزلهای خود جابجا اشاره میکند چون:-

غزل گفتمی و در سفتی و یا و خوش بخوان حافظ  
که بر نظم تو فلک افشانند عقد ثریارا



در آسمان چه عجب گرزگفته حافظ  
سماع زهره برق ص آورده مسیح حارا  
☆☆☆

حسد چه می ببری ای سست نظم پر حافظ  
قبول خطا و لطف سخن خدا داد است  
☆☆☆

از شعر حافظ شیرازی می گویند و رقصند  
سینه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی  
ابیات گوناگون این نوع در دیوان حافظ بر میخوریم و  
حقیقت است که حافظ در غزلسرای مکتب جدید را باز کرده که  
امروز يك مطالعه و سعی برای محققان ادبی بنا نهاده يك مکتب  
حافظ شناسی به وجود آمده است. شاعران که پس از حافظ  
آمدند و در غزلسرای قدم نهادند اغلب از حافظ تقلید و تتبع کرده  
اند. شگفتنی است که نه تنها شاعر مشرق بلکه شاعران مغرب  
چون گوته (Goethe)، هوگو (Hugo)، بلژاک (Balzac)،  
ژید (Gide) و دیگران از حافظ تأثیر و الهام گرفته اند. ازین  
رو مشاهده می شود که مطالعات حافظ در غزلسرای واجد اهمیت  
است و بدون او سیر تکامل غزل به انجام نمیرسد. ولی درباره  
حافظ نوشتن جرأت هنر مندانه در کار است. کارهای او آنقدر  
وسعتی دارند که نمیتوانیم بحر را در کوزه بیاوریم.

